

با شبیه‌ترین مردم به پیامبر (ص) چه کردند؟

شب و روز هشتم ماه محرم بنابر سنت تاریخی به حضرت علی اکبر فرزند رشید امام حسین (ع) تعلق دارد؛ جوانی که خلقاً و خلقاً شبیه‌ترین مردم زمان به پیامبر (ص) بود...



شب و روز هشتم ماه محرم بنابر سنت تاریخی به فرزند رشید امام حسین (ع) تعلق دارد؛ جوانی که خلقاً و خلقاً شبیه‌ترین مردم زمان به پیامبر (ص) بود اما لقمه‌های حرام چشم اشقیا را کور کرده بود تا فرزندان رسول خدا را با خون رنگین کنند و این جوان رشید نیز اینچنین در خیل شهدای کربلا جای گرفت و در مسیر حق در اوج مظلومیت به شهادت رسید.

در مورد زندگانی حضرت علی اکبر(ع) نیز اختلاف است مثلاً سن ایشان را برخی زیر 20 سال و برخی 25 یا 27 یا 29 سال نوشته اند. ایشان چهره ای نورانی و پیشانی پهن داشتند که موهای ایشان از روی نرمه ای گوش بیشتر نبوده است. این خصوصیات ظاهری ایشان است که خصوصیات ظاهری برای ما نسبت به خصوصیات اخلاقی از درجه اهمیت کمتری برخوردار است. با شبیه‌ترین مردم به پیامبر (ص) چه کردند؟

در وصف فضایل حضرت علی اکبر(ع) همین بس که دشمنان مدحش کردند چه رسد به دوستان. مورخین نقل کرده‌اند زمانی که لشکر عمر سعد چهره حضرت را دیدند گفتند: فتبارک الله احسن الخالقین. این قدر حضرت علی اکبر شبیه پیامبر(ص) بودند که لشکر عمر سعد گمان کردند پیامبر(ص) است که حضرت علی اکبر(ع) فرمود: «انا علی بن الحسین بن علی(ع)» و بعد بحث ولایت و توحید را عنوان کرد و فضایل امام حسین(ع) را توصیف فرمود.

فضایل حضرت علی اکبر(ع) به قدری بود که در زیارت عاشورا به ایشان سلام داده شده است: «السلام علی الحسین و علی بن الحسین» لفظ علی بن الحسین اشاره به وجود با برکت حضرت علی اکبر(ع) دارد و قبر حضرت نیز پایین قبر امام حسین(ع) است.

حضرت علی اکبر(ع) از نظر اخلاق هم شبیه ترین فرد به پیامبر(ص) بوده است. از نظر منطق هم شبیه ترین فرد به پیامبر(ص) بوده است. گفتار پیامبر به فرموده قرآن از روی هوای نفس نبوده امام حسین در وصف علی اکبر فرمود: «علی اکبر شبیه ترین فرد از نظر گفتار به پیامبر است یعنی ماینطق علی الهوی (بدون هوای نفس) است» و در ادامه فرمود: «وکننا اذا شفقنا لى بنیک نظرنا لى وجهه / خدا این پسر را با این ویژگی به میدان می فرستم هرگاه دلمان برای پیامبرتنگ می شد، به جمال او نگاه می کردیم.»

حضرت علی اکبر(ع) چنان مقام ویژه ای نزد امام حسین (ع) داشت که ایشان علی رغم آنکه هیچ گاه نفرین نکرده بود، بعد از شهادت حضرت علی اکبر(ع) بر لشکریان یزید نفرین کرد و فرمود: «قطع الله رحمک» و نفرین کرد که خدا عمر سعد را مقطوع النسل کند.

نوشته‌اند تا اصحاب زنده بودند، تا يك نفرشان هم زنده بود، خود آنها اجازه ندادند يك نفر از اهل بیت پیغمبر، از خاندان امام حسین، از فرزندان، برادر زادگان، برادران، عموزادگان به میدان برود. می‌گفتند اجازه بدهید ما وظیفه‌مان را انجام بدهیم، وقتی ما کشته شدیم خودتان می‌دانید. اهل بیت پیغمبر منتظر بودند که نوبت آنها برسد.

وقتی آخرین فرد از اصحاب اباعبد الله شهید شد، يك مرتبه ولوله‌ای در میان جوانان خاندان پیغمبر افتاد. همه از جا حرکت کردند. نوشته‌اند: «فجعل یودع بعضهم بعضا» شروع کردند با یکدیگر وداع کردن، خدا حافظی کردن، دست به گردن یکدیگر انداختن، صورت یکدیگر را بوسیدن.

از جوانان اهل بیت پیغمبر اول کسی که موفق شد از اباعبد الله کسب اجازه کند، فرزند جوان و رشیدش علی اکبر بود. این جوان خدمت پدر آمد و گفت: «پدر جان! به من اجازه جهاد بده.» درباره بسیاری از اصحاب، مخصوصاً جوانان، روایت شده که وقتی برای اجازه گرفتن نزد حضرت می‌آمدند، حضرت به نحوی تعلل می‌کرد (مثل داستان قاسم که مکرر شنیده‌اید) ولی وقتی که علی اکبر می‌آید و اجازه میدان می‌خواهد، حضرت فقط سرشان را پایین می‌اندازد و جوان روانه میدان شد.

با شبیه‌ترین مردم به پیامبر (ص) چه کردند؟

مورخین اجماع دارند که جناب علی اکبر با شهادت و از جان گذشتگی بی نظیری مبارزه کرد. بعد از آن که مقدار زیادی مبارزه کرد، خدمت پدر بزرگوارش آمد-که این جزء معمای تاریخ است که مقصود چه بوده و برای چه آمده است؟

گفت: پدر جان «العطش»! تشنگی دارد مرا می‌کشد، سنگینی این اسلحه مرا خیلی خسته کرده است، اگر جرعه‌ای آب به کام من برسد نیرو می‌گیرم و باز حمله می‌کنم.

این سخن، جان اباعبد الله را آتش می‌زند، امام معصوم می‌گوید: پسر جان! بین دهان من از دهان تو خشکتر است، ولی من به تو وعده می‌دهم که از دست جدت پیغمبر آب خواهی نوشید. این جوان می‌رود به میدان و باز مبارزه می‌کند.

هنگام جنگ، این رجز را می‌خواند که نشان دهنده روح بلند و درك عمیق اوست:

انا علی بن الحسین بن علی
نحن و رب البيت اولى بالنبی

تالله لا يحکم فینا ابن الدعی
اضرب بالسيف احامی عن ابی
ضرب غلام هاشمی عربی

مردی است به نام حمید بن مسلم که به اصطلاح راوی حدیث است، مثل يك خبرنگار در صحرای کربلا بوده است. البته در جنگ شرکت نداشته ولی اغلب قضایا را او نقل کرده است. می‌گوید: کنار مردی بودم. وقتی علی اکبر حمله می‌کرد، همه از جلوی او فرار می‌کردند. او ناراحت شد، خودش هم مرد شجاعی بود، گفت: قسم می‌خورم اگر این جوان از نزدیک من عبور کند داغش را به دل پدرش خواهم گذاشت. من به او گفتم: تو چکار داری، بگذار بالاخره او را خواهند کشت. گفت: خیر. علی اکبر که آمد از نزدیک او بگذرد، این مرد او را غافلگیر کرد و با نیزه محکمی آنچنان به علی اکبر زد که دیگر توان از او گرفته شد به طوری که دست‌هایش را به گردن اسب انداخت، چون خودش نمی‌توانست تعادل خود را حفظ کند.

در اینجا فریاد کشید: «یا ابتاه! هذا جدی رسول الله / پدر جان! الآن دارم جد خودم را به چشم دل می‌بینم و شربت آب می‌نوشم.» اسب، جناب علی اکبر را در میان لشکر دشمن برد، اسبی که در واقع دیگر اسب سوار نداشت. رفت در میان مردم. اینجا است که جمله عجیبی نوشته اند: «فاحتمله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم اربا اربا»

پیکر علی اکبر با شمشیرهای دشمن قطعه قطعه شد. وقتی امام بر بالین او رسید که جان باخته بود. صورت بر چهره خونین علی اکبر نهاد و دشمن را باز هم نفرین کرد: «قتل الله قوما قتلوك...» و تکرار می‌کرد که: «علی الدنيا بعدك العفا» و جوانان هاشمی را طلبید تا پیکر او را به خیمه گاه حمل کنند. علی اکبر، نزدیک‌ترین شهیدی است که با حسین «ع» دفن شده است. مدفن او پایین پای ابا عبد الله الحسین «ع» قرار دارد و به این خاطر ضریح امام، شش گوشه دارد.